

باسمه تعالی

گزارش حضور و فعالیت پایگاه‌های شبانه دبستان‌های مجتمع آموزشی مفید

در جریان اجتماعات مردمی در میداين و معاير شهر تهران

گزارش اول؛ فلکه صادقيه ۲۵ فروردین ۱۴۰۵

کیومرث سلطانی ابهری

عکس از زهرا تمناک

در فاصله پنجاه متری میدان و در محوطه مسقف پایانه تاکسی رانی، تراکم بالایی از حضور خانواده‌ها به چشم می‌خورد. استقرار یک سازه بادی (سرسره رنگی) در مرکز پایانه و جانمایی غرفه‌ها در بخش‌های شمالی و جنوبی محوطه، با توجه به محدودیت مساحت، تمامی ظرفیت فیزیکی پایانه را به خود اختصاص می‌دهد.

در ضلع شمالی محوطه، دو سازه‌ی تصویری مستقر است که شمایل چهره‌هایی نظیر ترامپ و نتانیاهو را به نمایش می‌گذارد؛ در این بخش، کودکان با هدف‌گیری و پرتاب توپ به سمت دهان این تصاویر، به رقابت و کسب امتیاز می‌پردازند. به موازات این غرفه، تعدادی میز کار در فواصل مشخص تعبیه شده است که در آن، دانش‌آموزان به ترسیم و رنگ‌آمیزی کاربرگ‌هایی با مفاهیم و اشکال موضوعی اشتغال دارند. در مجاورت این بخش، غرفه‌هایی جهت تعامل و گفت‌وگو با بزرگسالان پیش‌بینی شده است که عمدتاً با رویکرد مشاوره‌ای فعالیت می‌کنند؛ با این حال، میزان حضور و استقبال خانواده‌ها از این غرفه‌ها در سطح مختصری قرار دارد و با اقبال کمتری مواجه می‌شود.

در ضلع جنوبی و در مجاورت یک واحد کتابخانه سیار وابسته به نهاد کتاب‌خانه‌های عمومی، غرفه دبستان مفید مستقر است که کانون تمرکز گزارش حاضر محسوب می‌شود. طبق مشاهدات میدانی اینجانب، این مجموعه نخستین واحدی است که در میدان صادقيه ارائه خدمات به کودکان را آغاز نموده است؛ بدون هیچ تابلویی از مجتمع آموزشی مفید. پیش از این، فعالیت‌های این گروه شامل «گل بازی» و «کاغذ و برش» بر روی بستری موقت (زیرانداز) در کف پایانه انجام می‌گرفت که اینجانب به صورت مستمر در شب‌های متوالی، ناظر میدانی تلاش‌های این تیم بوده‌ام. کادر اجرایی این واحد را تیمی جهادی متشکل از آموزگاران پایه‌ها و مربیان هنر دبستان مفید مرزداران تشکیل می‌دهند.



طی شب‌های اخیر، سازه‌ای موقت با استفاده از داربست و پوشش برزنتی برای این گروه در موقعیت مذکور نصب شده است. بنا بر اظهارات مربیان در پاسخ به پیگیری صورت گرفته پیرامون چگونگی تخصیص این فضا، این غرفه که در ابتدا جهت توزیع ارزاق (سرو غذا) پیش‌بینی شده بود، طی بازدید یکی از عوامل شهرداری و با بهره‌گیری از فرصت تعامل ایجاد شده، جهت استمرار فعالیت‌های فرهنگی به این تیم اختصاص می‌یابد. یکی از جلوه‌های بصری غرفه، نخ‌بندی بود که در طول کارگاه کشیده شده و به عنوان یک "گالری منعطف" عمل می‌کرد. بر این بند، آثار متنوع کودکان از نقاشی‌ها و برش‌های کاغذی گرفته تا موشک‌های دست‌ساز، آویخته شده بود. مکرر کودکانی را می‌دیدم که به مربیان مراجعه می‌کردند تا اثر خود را در این مجموعه‌ی جمعی نصب کنند.



در زمان تنظیم این گزارش، پنج مربی در غرفه حضور دارند، هرچند بر اساس مشاهدات قبلی، تعداد کادر فعال در شب‌های گذشته تا هفت یا هشت نفر نیز برآورد می‌شود. افزون بر مربیان، برخی از مراجعین نیز به صورت داوطلبانه در هدایت فعالیت‌ها مشارکت می‌کنند. همچنین فرزندی یکی از مربیان که دانشجوی سال اول بود در نقش هم‌یار، مسئولیت تعامل با کودکان خردسال را بر عهده دارد؛ به طوری که در یک نمونه، با ارائه توضیحات کاربردی، کودکی سه ساله را برای تغییر فرم قطعه‌ای سفال از حالت کروی به شکل یک میوه راهنمایی می‌کند. او در حال راهنمایی کودکی خردسال است که از ساخت یک فرم سفالی اظهار ناتوانی می‌کند. او با استفاده از روش پرسش‌گری، کودک را قدم‌به‌قدم به سمت ساخت حجم هدایت می‌کند. مکالمه با این جملات شکل می‌گیرد: کودک: «من می‌خوام [نامفهوم] درست کنم، اما بلد نیستم.» مربی هم‌یار: «خب، بیا با هم فکر کنیم... اون چیزی که می‌خواهی درست کنی چی داره؟ دیگه چی داره؟» این شیوه پرسش و پاسخ تا زمانی که کودک اجزای تصویر ذهنی‌اش را بشناسد و برای ساختن آن احساس توانمندی کند، ادامه می‌یابد.



مشاهده می‌شد که بزرگسالان و نوجوانان، در کنار کودکان، خود نیز با حسی مشابه، به بازی، ساخت‌وساز و فعالیت‌های مهارتی مشغول می‌شدند و در خلال این "تجربه‌ی مشترک"، به تبادل مهارت با دیگران می‌پرداختند.



در بخش دیگری از فضا، همسر یکی از مربیان مشغول هدایت میز بازی‌های فکری است. تعدادی از پسران حدوداً ۹ تا ۱۰ ساله پیرامون میز حضور دارند و او در حال آموزش و اجرای بازی کارتی «تیزبین» با آن‌هاست. یکی از بچه‌ها فریاد می‌زند «بردم، بردم»



در ضلع غربی غرفه، دو مربی دیگر سازه‌ای عمودی از توری پلاستیکی ایجاد کرده‌اند که طرح یک "قلب بزرگ" بر روی آن ترسیم شده است. مربیان با بافتن بخش‌های بالایی و پایینی این قلب با نوارهای تریکوی کشی، الگوی رنگی هر قسمت را برای ساخت پرچم ایران داخل تصویر قلب مشخص کرده‌اند تا کودکان و نوجوانان فرآیند بافت را تکمیل کنند. یکی از مربیان گره‌های بخشی از قلب را باز می‌کرد و می‌گفت این قسمت را رنگ اشتباهی زدیم. یادمان رفته بود که پرچم ایران را داریم کار می‌کنیم! مشاهدات میدانی نشان می‌دهد که مخاطب اصلی این بخش در حال حاضر، اگر چه یکی دو تا پسر هم بودند اما عمدتاً دختران نوجوان هستند. این موضوع از نگاه گزارشگر قابل تأمل است؛ چرا که در تجربه‌های مشابه گذشته، استقبال پسران از ایستگاه‌های بافتنی بیشتر به چشم می‌آمد، اما در این موقعیت، الگوی مراجعات تغییر یافته است. مربیان این بخش و بخش‌های دیگر در حین فعالیت، کل فضای غرفه را نیز تحت نظارت و هدایت دارند تا توازنی در ارائه خدمات به بخش‌های مختلف برقرار باشد. در مرحله‌ی آماده‌سازی ایستگاه بافت، مربیان پیرامون انتخاب طرح نهایی با من مشورت نمودند. گزینه‌های مدنظر، طرح یک "قلب بزرگ" و "نقشه ایران" بود که در هر دو مورد، بنا بود بافت با رنگ‌های پرچم جمهوری اسلامی ایران اجرا شود. در این هم‌فکری، پیشنهاد من بر انتخاب طرح "قلب" معطوف بود؛ با این استدلال که: «به نظرم قلب زودتر به نتیجه می‌رسد و مهم است که بچه‌ها خروجی کار خود را سریع‌تر مشاهده کنند.» این پیشنهاد، مورد استقبال مربیان قرار گرفت و طرح قلب برای اجرا روی سازه عمودی انتخاب شد.



هر یک از ایستگاه‌های فعالیتی دارای عنوان مشخصی است که مربیان این عناوین را بر روی کاغذ درج کرده و در قسمت فوقانی هر بخش نصب نموده‌اند. نکته قابل تأمل در فرآیند اجرایی این است که این آماده‌سازی (شامل نصب کتیبه‌ها و عناوین) هر شب از ابتدا صورت می‌گیرد. فرآیند برپایی و تجهیز غرفه که به طور معمول حدود ۳۰ دقیقه به طول می‌انجامد، بخش قابل توجهی از توان و انرژی مربیان را پیش از آغاز تعامل با مراجعین به خود اختصاص می‌دهد. البته فرآیند آماده‌سازی و نصب کتیبه‌ها، خللی در روند پذیرش مراجعین ایجاد نمی‌کند. از همان دقایق نخست که زیراندازها پهن می‌گردد، کودکان به غرفه مراجعه می‌کنند و بخشی از مربیان بلافاصله فعالیت‌های خود را با آن‌ها آغاز می‌نمایند. در واقع، حتی پیش از تکمیل نهایی چیدمان بصری غرفه، تعامل آموزشی و پذیرایی از کودکان به صورت فعال جریان می‌یابد. احتمالاً جمع‌آوری غرفه در آخر شب نیز همین مقدار زمان می‌برد.

در میان ایستگاه‌های مختلف، دو بخش مهارتی دیگر نیز مستقر هستند: نخست، ایستگاه «فوتبال آهن‌ربایی» که در بازه‌ی زمانی حضور گزارشگر، مراجعه‌کننده‌ی کمتری در آن فعال بود. دوم، ایستگاه «تعادل»؛ این بخش شامل سازه‌ای است که فرد باید بر روی تخته‌ی

آن ایستاده و با حفظ و جابه‌جایی مرکز ثقل خود، یک گوی فلزی را از میان مسیرهای پرپیچ‌وخم (راه و بی‌راه) عبور داده و به نقطه‌ی پایانی هدایت کند. این ایستگاه بر تقویت تمرکز و هماهنگی عصب و عضله تمرکز دارد.



کودک خردسالی (حدوداً ۱.۵ ساله) که به تازگی توانایی حرکت یافته بود، در فضای آزادانه به اکتشاف میان ایستگاه‌ها پرداخت؛ او گوی فلزی ایستگاه تعادل را برداشت و سپس به سراغ مدادهای رنگی رفت. رفتار مادر این کودک، همسو با فضای کلی غرفه، بدون ایجاد محدودیت یا انتقال اضطراب، تنها به بازگرداندن اشیاء به جای خود اکتفا می‌کرد تا خللی در تجربه‌ی آزادانه‌ی کودک ایجاد نشود. همچنین، هنگامی که او تلاش می‌کرد از روی مانع فلزی مربوط به سازه‌ی داریست عبور کند، مادر با سعه‌صدر اجازه داد تا او توانمندی جسمی خود را بیازماید. نتیجه‌ی این اعتماد، در واکنش کودک مشهود بود؛ به طوری که حتی پس از زمین خوردن، بدون گریه یا ناله، مجدداً به فعالیت خود ادامه داد.



میزان جذابیت و درگیری کودکان با فعالیت‌های غرفه به حدی بود که جدا شدن از فضا برای آن‌ها دشوار می‌نمود. در چندین مورد، مقاومت کودکان در برابر اصرار والدین برای خروج از غرفه مشاهده شد؛ از جمله پدری که با اشاراتی به شکم خود برای صرف شام سعی در متقاعد کردن فرزندش داشت و یا مادر دیگری که به سختی تلاش می‌کرد کودک سرگرم در بخش سفالگری را به اتمام فعالیت ترغیب کند، اما هر دو کودک با جدیت به کار خود ادامه می‌دادند. صدای مادری از بیرون غرفه بلند بود که «تمام نشد؟» دختر حدود

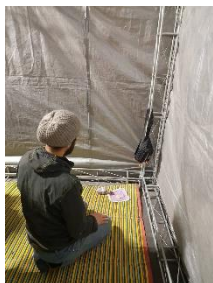
دوازده ساله ای که در صف بازی تعادلی بود پاسخ داد که «تو برو». یا پسری در جواب سوال مادرش که می خواست بازی را تمام کند گفت «من کار دارم».

در بخش گِل بازی، حضور یک کودک حدوداً یک سال و نیمه به همراه مادرش جلب توجه می کرد. کودک با تمرکز بالا، قطعات کوچکی از گِل را جدا کرده و به مادرش می سپرد. در لحظه ای که کودک دست خود را به سمت دهان برد، با واکنش مراقبتی پدر از بیرون غرفه مواجه شد که گفت: «تخ کن، تو دهان نگذار.» اگرچه کودک چیزی در دهان نگذاشته بود، اما این تعامل نشان دهنده نظارت دقیق والدین در کنار آزادی عمل کودک بود. این مادر و کودک به قدری غرق در فعالیت بودند که حتی در لحظه خروج نهایی، همچنان مقداری گِل در دستان کوچک کودک باقی مانده بود!

یکی از بخش های غرفه، ایستگاه "انیمیشن سازی" بود که توسط نوجوانی ۱۱ ساله (از شاگردان سابق کارگاه های تابستانی مریبان) اداره می شد. این نوجوان با تسلط، شیوه کار با نرم افزار و تکنیک های صداگذاری را به کودکان دیگر آموزش می داد. در یک نمونه عینی، دانش آموزی در پایه دوم دبستان، با خلاقیت خود برای نشان دادن "تکلم" در انیمیشن، از چندین توپ با طراحی های متفاوت دهان استفاده کرده بود تا توهم حرکت و صحبت را ایجاد کند. در این ایستگاه هنگام ساخت یک انیمیشن خمیری، نه تنها خود کودک سازنده از حرکت دادن خمیرها به هیجان آمده بود، بلکه خواهر او نیز با مشاهده ی جان گرفتن خمیرها در تصویر، از شوق بی حد خود بالا و پایین می پرید.



فردی برای خواندن نماز به گوشه غرفه آمد. بعد از خواندن نماز، یکی از مریبان مهر را از او گرفت و خودش به خواندن نماز مشغول شد. از کوچک و بزرگ در غرفه مشغول فعالیت هستند. گویی قیل و قال غرفه مزاحمتی برای اقامه ی نماز نداشت.



در بُعد پذیرایی، یکی از مربیان با سبدي حاوی لقمه‌های ساندویچ اولويه در میان کودکان حضور داشت و به آنها تعارف می‌کرد. نکته‌ی جالب توجه این بود که علی‌رغم تلاش مربی و تکرار تعارف در بازه‌ی زمانی طولانی، اکثر کودکان که به‌شدت غرق در فعالیت‌های ایستگاه‌ها بودند، تمایلی به برداشتن لقمه‌ها نشان نمی‌دادند. همین مربی در زمانی که سبد ساندویچ‌ها را کنار گذاشت، کفش جمعیت داخل غرفه را جفت کرد. از این کار حس جهادی بودن کار را یک بار دیگر دریافت کردم.

بخش دیگری از پویایی غرفه مدیون حضور نوجوانانی بود که با انگیزه شخصی و تجهیزات کامل در فضا مستقر شده بودند. دو دختر خانم حدوداً ۱۰ ساله با میز، کیف و ابزار تخصصی (احتمالاً جهت نقاشی روی صورت) وارد شده و با انضباط خاصی ایستگاه خود را برپا کردند. اگرچه در بازه‌ی حضور ۴۵ دقیقه‌ای آنها، مراجعه‌ای به این ایستگاه صورت نگرفت، اما نکته‌ی حائز اهمیت، انضباط و تعهد کاری آنها بود؛ این دو نوجوان رأس ساعت مقرر و با نظم، وسایل خود را جمع‌آوری کرده و با بیان این‌که «فردا کلاس آنلاین داریم و باید زودتر برویم»، و وعده‌ی بازگشت در شب بعد را دادند. یکی از مربیان می‌گفت، افراد داوطلبی هستند که هرشب می‌آیند و ایستگاهی را برپا می‌کنند.



همزمان، دختر نوجوان دیگری نیز در ایستگاه گل‌بازی حضور داشت که نه به عنوان یک مربی رسمی، بلکه به عنوان یک همراه و هم‌بازی، کودکان خردسال را در لمس و شکل‌دهی به گل‌ها یاری می‌کرد.

در بخشی از غرفه که به ابزار نقاشی و رنگ‌آمیزی اختصاص داشت، در گوشه‌ای دیگر، شاهد کشمکش شیرین کودکی بودم که با لبخندی توأم با خجالت، بارها تکرار می‌کرد: «من بلد نیستم پرچم بکشم». اما نکته‌ی تأمل‌برانگیز این بود که علی‌رغم این ابراز ناتوانی کلامی، دست از تلاش برنمی‌داشت و با اشتیاق به ترسیم "پرچم کودکانه" و منحصر به فرد خود ادامه می‌داد. در این میان، نقش مربی به عنوان یک "تسهیل‌گر ناظر" بسیار برجسته بود؛ او با بازخورد مثبت و ساده‌ای همچون «داری خوب می‌کشی»، به جای دخالت مستقیم در فرآیند خلق، "امنیت روانی" لازم را برای کودک فراهم می‌کرد.



در کنار او، شاهد تلاش کودک خردسالی بودم که با وجود سختی در کنترل عضلات ظریف دست، اصرار داشت کاربرگی را با «مداد رنگی» رنگ آمیزی کند. با اینکه ابزارهای روان تر و ساده تری نظیر مداد شمعی و ماژیک در دسترس بود و مداد رنگی به دلیل نیاز به فشار بیشتر، رنگ چندان بر کاغذ نمی نشانید، اما کودک این «چالش» را انتخاب کرده بود. نکته برجسته در این مشاهده، «سکوت مری» بود؛ ایشان علیرغم دیدن این دشواری، از مداخله مستقیم یا پیشنهاد ابزار جایگزین خودداری می کرد. نکته ی جالب توجه دیگر، آرامش خاطر برخی از کودکان خردسال بود؛ در حالی که پیرامون آن ها مملو از جنب و جوش، گفتگو و صداهای مختلف (قیل و قال معمول نمایشگاهی) بود، چند کودک با فراغ بال در گوشه ای نشسته و مشغول خوردن خوراکی های خود بودند. این تصویر ساده، گویای آن بود که غرفه توانسته است فراتر از یک ایستگاه آموزشی، فضایی «امن و صمیمی» (همچون محیط خانه) ایجاد کند که در آن کودک، حتی در اوج شلوغی، احساس غریبگی نکرده و با آرامش به نیازهای کودکانه ی خود می پردازد.



فرصتی برای یک گفتگوی تربیتی میان بنده و یکی از مربیان فراهم شد. ایشان با نشان دادن یکی از کاربرگ ها که حاوی تصویری از "رهبر شهید در میان پرچم و فرشتگان" با شعار "ای رهبر شهیدم، راحت ادامه دارد" بود، پرسشی کلیدی درباره میزان اثربخشی این نوع آموزش مطرح کردند.



در پاسخ به این پرسش، ضمن تأیید لایه های اولیه ی یادگیری در رنگ آمیزی (نظیر دست ورزی و آشنایی بصری با مفاهیم)، بر این نکته تأکید شد که برای ارتقای سطح یادگیری از "پذیرش صرف" به "تفکر پویا"، باید کودک را در موقعیت پرسشگری و تخیل قرار داد.

پیشنهاد شد که به جای ارائه الگوهای آماده، موضوعاتی به کودک ارائه شود که او را به "درون‌نگری" و "خلقِ شخصی" وا دارد؛ مفاهیمی نظیر: «تصویر خیالی یک ملاقات با رهبر» «ترسیمِ تداعی‌های ذهنی از مفهوم پرچم» «بیانِ تصویریِ یک حسِ قلبی نسبت به رهبر» این رویکرد، کودک را از یک "رنگ‌کننده" به یک "متفکر" تبدیل می‌کند. در واقع، نیازِ امروزِ کودکان در فضاهای فرهنگی، فراهم شدنِ فرصت‌هایی برای فکر کردن و مواجهه با موقعیت‌های سوال‌برانگیز است؛ چرا که تنها در این صورت، مفاهیم ارزشی با تجربه و زیستِ درونی کودک گره می‌خورند.

در انتها به نظر می‌رسد غرفه مذکور از یک محیطِ ایستایِ نمایشگاهی به یک "زیست‌بوم تربیتی پویا" تبدیل شده است که در آن، مفاهیم عمیق ملی-مذهبی به جای ابلاغِ مستقیم، در بسترِ مشارکتِ داوطلبانه و پیوندِ میان‌نسلی (از کودک تا بزرگسال) تجربه می‌شوند. قدرت اصلی این فضا در "هویت‌بخشی" به کودکان از طریق نمایش آثارشان و تغییر رویکرد از "آموزش تقلیدی و منفعل" به سمت "برانگیختنِ تفکر و خلقِ خلاقانه" نهفته است؛ به طوری که با اولویت دادن به لذتِ ساختن بر نیازهای اولیه و درگیر کردنِ خانواده‌ها، توانسته است بستری برای "تجربه‌ی زیسته‌ی مشترک" و "تربیتِ غیرمحسوس اما پایدار" فراهم آورد.

یکی از برجسته‌ترین مشاهدات میدانی، میزانِ بالای «اعتماد و طیبِ خاطر» والدین نسبت به کادرِ مجتمع مفید بود. این اعتماد تا حدی بود که بسیاری از اولیا تمایل داشتند فرزندان خردسال خود را در غرفه به امانت بسپارند تا خود با فراغِ بال در همایش و اجتماعاتِ میدانی شرکت کنند.

اگرچه حضورِ فعالِ برخی والدین در کنارِ کودکان و مشارکتِ خودِ آن‌ها در فعالیت‌های غرفه (پا به پای فرزندان) به پویایی فضا کمک می‌کرد، اما تمایلِ گروهی دیگر به استفاده از غرفه به عنوانِ «محلِ نگهداری موقت»، چالشِ مدیریتیِ مهمی را رقم زده بود. بنا بر اظهارات مربیان، این «مهم‌ترین چالشِ فعلی» غرفه محسوب می‌شود؛ چرا که ساختارِ غرفه بر پایه‌ی «تعاملِ آموزشی و مهارتی» بنا شده و امکانات، نیروی انسانی و تخصصِ لازم برای «پرستاری و مراقبتِ صرف» از کودکان خردسال (بدون حضور والدین) در آن پیش‌بینی نشده است. مدیریتِ این مرزِ باریک میانِ «خدمت‌رسانیِ صمیمانه» و «پذیرشِ مسئولیتِ نگهداری»، هوشمندی و سعه‌صدرِ بالایی را از سوی کادرِ اجرایی می‌طلبد تا هم امنیتِ کودکان حفظ شود و هم از اهدافِ تربیتیِ غرفه عدول نگردد.

در گفتگو با مسئولِ غرفه پیرامون چگونگی تأمین هزینه‌های جاری و اقلام مصرفی (از جمله سفال، ابزار بافت، کاغذ و مواد غذایی)، ایشان تصریح کردند که تمامی هزینه‌ها از طریق کمک‌های مردمی و آورده‌های شخصیِ مربیان و دغدغه‌مندان تأمین می‌شود. این موضوع نشان‌دهنده اصالتِ «حرکتِ جهادی» و پیوندِ عمیقِ میانِ مربیان و خیرین فرهنگی برای استمرار این اتمسفر تربیتی است. جهت تسهیل در مشارکتِ بازدیدکنندگان و علاقه‌مندانی که مایل به سهیم شدن در این خیرِ کثیر هستند، شماره کارت زیر (طبق اطلاعیه ارائه شده توسط مسئولِ غرفه) در این گزارش درج می‌گردد:



به نام خدای مهربانی که جهان را با لبخند کودکان روشن نگه میدارد.....

در اولین روز پویش، گوشه‌ای از محله کنار ایستگاه تاکسی زیر سایه‌بانی ساده سفره‌ای از رنگ و امید پهن شد.

گل سفال، مازیک و کاغذها میان دستان کوچک کودکانی جان گرفت که با شوق دور هم نشستند و ایده‌های بزرگشان را ساختند. در میان خنده‌ها و نقش‌ها، فهمیدیم از دل همین لحظه‌های ساده است که بذر امید در دلمان کاشته می‌شود. هر رنگ و هر همراهی کوچک، قدمی برای آرامش و سربلندی این سرزمین است.

ما سهم کوچک خود را ادا می‌کنیم و چشم به فردایی روشن داریم؛ به امید روزی که جهان طعم حضور حضرتش را با دل آرام بچشد. ❀

شما نیز می‌توانید به هر شکل، در این پویش مشارکت بفرمایید

۶۲۱۹۸۶۱۹۱۶۸۴۸۷۰۷

اطلاعات بیشتر: @rtipm